

راه دستیابی به کمال نسبی در قرآن

رضای وطن دوست

۱. مکتب اسلام بر خلاف مکاتب مادی و الحادی، جهان آفرینش را باشعور و برخوردار از نوعی علم و ادراک می‌داند. آیات قرآن، مانند آن دسته از آیاتی که بر سجده (نحل / ۴۹ و حج / ۱۸) تسبیح (اسراء / ۴۴، حدید / ۱، تغابن / ۱ و رعد / ۱۳) و شهادت و نطق موجودات (فصلت / ۱۱ و ۲۱) دلالت می‌کند، گواه این مدعاست.

عرفان اسلامی^۴ نیز به شعور موجودات و ادراک نسبی آنان، اشاره یا تصریح دارند. خوارزمی در شرح خود بر فصوص الحکم ابن عربی چنین نگاشته است: «سریان هویت الهیه در همه موجودات ایجاب می‌کند سریان صفات الهیه را در جمیع کائنات از حیات، علم، قدرت و سمع و بصر و غیر این صفات از کلی و جزئی.»^۵

۲. با این باور که تمامی موجودات، حتی جمادات به میزان سعه وجودی خود، از نوعی شعور و ادراک برخوردارند، بسیار آسان است که بگوییم: هر پدیده‌ای در دنیای آفرینش، هدفمند می‌باشد و برای رسیدن به هدف جمادی، نباتی، حیوانی یا انسانی خود، نوعی تلاش دارد؛ زیرا جهان آفرینش، تجلی اراده آفریدگاری است که هرگز اراده او به پدیده بدون هدف تعلق نمی‌گیرد و ساحت قدس او از بیهوده آفریدن، پاک و منزّه بوده و پدیده‌های جهان را به حق و

علامه طباطبایی در این باره، ذیل آیه «و ان من شیء الا یسیح بحمده و لکن لاتفقهون تسبیحهم» (اسراء / ۴۴) چنین نگاشته است: «از کلام خداوند استفاده می‌شود که همه موجودات از نوعی علم و آگاهی برخوردارند و هر جا خلقت راه یافته و هر چه که از نعمت وجود بهره‌مند گردیده، از نعمت نوعی علم نیز برخوردار شده است؛ چرا که هر موجودی به مقدار حظی که از وجود دارد، از علم نیز بهره‌مند گشته است.»^۱

افزون بر آیات قرآن، روایات^۲، فلسفه^۳ و

حکیمانه آفریده است: ﴿ما خلق الله السموات و الارض و ما بينهما الا بالحق﴾ (روم/ ۸)
 و مخلوق او بر اساس نظام وجودی خود به هدف خود خواهد رسید که حکمت و عنایت او چنین اقتضا می‌کند.

اذ مقتضى الحكمة و العناية

ايصال كل ممكن للغاية^۶

آن دسته از آیاتی که افعال خدا را به «حق» (انعام/ ۷۳، یونس/ ۵، ابراهیم/ ۱۹، حجر/ ۸۵، نحل/ ۶۳، روم/ ۸، احقاف/ ۳ و زمر/ ۵) و به دور از هر گونه بطلان (آل عمران/ ۱۹۱ و ص/ ۲۷)، لهو و لعب (انبیاء/ ۱۶ و ۵۵، دخان/ ۲۷)، و منزّه از عبث (مؤمنون/ ۱۱۵) شناسانده، گواهی روشن به هدفمندی موجودات است. و نیز آیاتی که خلقت عالم را از آیات الهی، معرفتی کرده و همگان را به اندیشیدن پیرامون آن واداشته است (بقره/ ۱۶۴، آل عمران/ ۱۹۱ - ۱۹۰، رعد/ ۳، نحل/ ۱۱ و شوری/ ۲۹)، یا به گوشه‌ای از علل، حکمتها و اهداف فعل تکوینی و تشریحی خدا اشاره نموده است (بقره/ ۲۹، هود/ ۷ و ۱۱۹، نحل/ ۸، کهف/ ۷، الرحمن/ ۱۰ و ذاریات/ ۵۶) به هدفمندی موجودات دلالت دارد.

۳. بدین سان روشن گردید از یک سو جهان آفرینش و عناصر پدیدآمده، در هر مرحله از وجود که باشند؛ متناسب با مرتبه وجودی خود از حیات و نوعی ادراک و شعور برخوردارند. اگر بالاترین مرتبه وجود، یعنی خدا، عین علم و

حیات است، بناچار پایینترین مرتبه وجود نیز که تجلی علم و اراده خداست، از آگاهی، ادراک و شعور بهره‌ای خواهد داشت.^۷

از دیگر سو، هر موجود باشعوری، هدفمند است که با تبعیت از نظام تدریج در آفرینش به سوی هدف خود در حرکت است.

انسان نیز که جزئی از جهان آفرینش است، افزون بر قدرت درک، هدفمند نیز می‌باشد و دانسته یا ندانسته به سمت هدف خویش، در حرکت و تلاش است: ﴿يا ايها الانسان انك كادح الى ربك﴾ (انشقاق/ ۶)

قرآن این باور را که خلقت انسان، عبث و بی‌هدف است، انکار کرده و آن را پنداری بیش

نمی‌داند: ﴿افحسبتم انما خلقناكم عبثا﴾ (مؤمنون/ ۱۱۵) و در جای دیگر، در رد این پندار می‌گوید: ﴿ايحسب الانسان ان يترك سدى﴾ (قیامت/ ۳۶) آیا بشر گمان کرده است که مهمل و بی‌بهره آفریده شده است؟!

اکنون که با توجه به بحثها گذشته (مقدماتی) این قیاس منطقی به دست می‌آید: * انسان، جزئی از جهان آفرینش است.

** جهان آفرینش، هدفمند است: ﴿و ما خلقنا السماء و الارض و ما بينهما باطلا﴾ (ص/ ۲۷)

*** پس انسان نیز هدفمند است: ﴿افحسبتم انما خلقناكم عبثا﴾ (مؤمنون/ ۱۱۵)

ناگزیر از طرح چند پرسش هستیم که پاسخ

به آنها، متن این نوشته را تشکیل می‌دهد:

۱. هدف و غایت قصوای بشر چیست؟

۲. آیا این هدف، دست یافتنی است؟

۳. اگر دست یافتنی است، راه دستیابی به آن

چیست؟

کمال، غایت قصوای بشر

قرآن کریم در تبیین حکمت و فلسفه خلقت بشر، گاه فلسفه خلقت او را آبادانی زمین به دست انسان می‌داند: ﴿هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾ (هود / ۶۱) و گاه هدف از خلقت وی را توفیق ستایش و پرستش معبود یگانه می‌داند که فرمود: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (ذاریات / ۵۶)، همچنان که فلسفه وجود آدمی را بهره‌مندی از دریای بیکران رحمت خداوندی اعلام داشته است که فرمود: ﴿... إِلَّا مِنْ رَحْمِ رَبِّي وَلِذَلِكَ خَلَقْتُهُمْ﴾ (هود / ۱۱۹)

قرآن در جای دیگر می‌گوید: خداوند عالمیان از این رو به آدمی، نعمت وجود و حیات داده است که در امتحان بزرگ الهی شرکت کند و سرافرازانه از آن بیرون آید: ﴿خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ (ملک / ۲)

فلسفه خلقت انسان با هر تعبیری که بیان شود از یک حقیقت حکایت می‌کند؛ آن حقیقت این است که امور یاد شده، نه به عنوان هدف اصلی و نهایی، بلکه بسیاری از این امور، جنبهٔ مقدمی دارند که آدمی را در جهت رسیدن به

هدف مطلوب که نیل به کمال نسبی است یاری می‌کنند.

کمال آدمی که غایت قصوای بشر است از جمله مفاهیمی است که از آن، در ادیان آسمانی و مکاتب فکری و بشری با تعبیر گونه‌گون یاد شده است، بودا و عیسی، مارکس و افلاطون و ارسطو، متصوفه و عرفا و فلاسفه، زردشت و آیین مقدس اسلام، همگی از تکامل آدمی و کمال نسبی انسان سخن گفته‌اند.

یکی تکامل آدمی را از بعد مادی و دیگری از بعد معنوی، یکی از بعد فضائل اخلاقی و دیگری از بعد علم و دانش، مطرح ساخته است. یکی در تعریف انسان کامل به عقل و دل آدمی، و دیگری به عقل و اندیشه، و سومی به قدرت و توانمندی و چهارمی به لذت‌جویی و کامیابی او تکیه کرده است.^۹

کمال آدمی در آیین بودا رسیدن به نیروی «نیروانا»^{۱۰} است که هر کس به این مقام نایل آید، انسان کامل شناخته می‌شود.^{۱۱}

در اندیشهٔ چین باستان، از انسان کامل به «انسان آزاده» تعبیر شده است.

کنفوسیوس (۵۵۱ - ۴۷۹ ق م) که از نامی‌ترین نخبگان چین باستان است معتقد است: کوشش و قوت مرد پاک‌سرشت و آزاده، نه برای خوردن و خفتن، بلکه در راه کسب کمالات به کار می‌رود.^{۱۲}

افلاطون که از دانشمندان نامدار یونان قدیم (قرن ۴ ق م) است، از انسان کامل به «فیلسوف»

و ارسطو که شاگرد اوست، از انسان کامل به «انسان فرزانه و بزرگوار» یاد کرده‌اند.^{۱۳}

فارابی (۲۶۰ - ۳۳۹ ق) از انسان کامل به «فیلسوف» و «رئیس اول» تعبیر نموده است.

تکامل آدمی که محور اصلی سخن، در محفل عرفاست از «انسان کامل» به عناوینی چون: ولی، پیر طریقت، شیخ و ارباب کرامات^{۱۴} یاد شده است.

امام خمینی در بعد عرفانی، انسان کامل را نخستین حقیقتی می‌داند که در عالم وجود نمایانده شده^{۱۵} و او را تام‌ترین کلمات الهی^{۱۶} معرفی فرموده است که اسماء حسنی و امثال علیای الهی در او جلوه‌گر است.^{۱۷}

ایشان در جای دیگر انسان کامل را حقیقت محمدی می‌داند^{۱۸} که عالم آفرینش به یمن وجود او از نعمت وجود بهره یافته است که معمار هستی درباره او فرمود: «لولاك لما خلقت الافلاك»^{۱۹}.

قرآن کریم، انسان کامل را خلیفه الله معرفی نموده که فراتر از همه تعابیر یاد شده است:

﴿اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَهٗ﴾ (بقره / ۳۰)
بدین سان پاسخ سؤال نخست اجمالاً روشن گردید که هدف و غایت قصوای بشر نیل به کمال نسبی است که هر فرد یا مکتب، طبق عقیده و دیدگاهی که دارد، کمال آدمی را تفسیر نموده است.

کمال انسان در قرآن

انسان کامل از نگاه قرآن، موجودی است که

هم از نیروی نفس اماره که آدمی را به سوی فساد و تباهی سوق می‌دهد برخوردار است: ﴿اِنَّ

النَّفْسَ لَآمَّارَةٌ بِالسُّوٓءِ﴾ (یوسف / ۵۳) و هم از نیروی نفس لوامه که آدمی را نسبت به خطاهای انجام شده ملامت می‌کند و او را از تداوم آن و تکرار دیگر خطاها باز می‌دارد: ﴿لَا اِقْسَمُ بِالنَّفْسِ الْلَّوَامَةِ﴾ (قیامت / ۲)

قرآن بارها به وجود این دو نیروی مخالف در انسان اشاره نموده است؛ مانند:

﴿و هِدٰیةً لِّلنَّجْدِیۡنَ﴾ (بلد / ۱۰)

او را به خیر و شر راهنمایی نمودیم.

﴿فَالهَمَّهَا فَجُورَهَا وَتَقْوِیَّهَا﴾ (شمس / ۸)

معصیت و پرهیزگاری آن را به (نفس) الهام نمود.

اگر آدمی در مسیر نفسانیات به چنگ نفس اماره گرفتار شود در ردیف حیوان، بلکه بدتر از آن به شمار می‌آید: ﴿اِنَّ هَمَّ اِلَّا کَالانْعَامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ سَبِیْلًا﴾ (فرقان / ۴۴) که سرانجام آن، سقوط در اسفل السافلین است: ﴿ثُمَّ رَدَدْنَاهُ اَسْفَلَ سَافِلِیۡنَ﴾ (تین / ۶)

و هرگاه انسان با کمک ابزار هدایت، امیال نفسانی خویش را مهار کرده، به کنترل فطرت درآورد، می‌تواند بر بال فرشتگان گام نهد و تا بی‌نهایت عروج کند و به کمال مطلوب که غایت قصوای بشر است دست یازد: ﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَیۡنَ اَوْ اَدْنٰی﴾ (نجم / ۹ -

(۸)

آدمیزاده طرکفو فرشته‌نی‌سارشته و ز حیوان

گر رود سوی وزین کشتو هیکل اژن لاین شود به از آن
 و هر کس به کمال مطلوب برسد از اولیای
 خدا به شمار می آید که از هیچ کس جز خدا بیم
 ندارد؛ ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ
 يَحْزَنُونَ﴾ (یونس / ۶۲) و در نهایت بدین سبب
 که قرب ربوبی دارد به مقام خلیفه الهی نائل
 می گردد: ﴿أَنَا جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (بقره /
 ۳۰) که نه تنها در میان زمینیان، خلیفه خدا
 است، بلکه در میان فرشتگان و آسمانیان نیز
 خلیفه است که سجده فرشتگان بر آدم خود،
 گواه این مطلب است (بقره / ۳۴).

استاد جوادی بر این عقیده است که «فی
 الارض» در آیه یاد شده به این معنی نیست که
 انسان کامل، تنها در زمین، خلیفه خداست، بلکه
 این جمله به قوس نزولی انسان کامل اشاره دارد
 که خلافت را از زمین آغاز می نماید و تا آسمانها
 صعود می کند. دلیل بر این حقیقت این است که
 جمله «فی الارض» قید خلافت نیست، بلکه قید
 «جعل» است.^{۲۰}

از این رو که انسان کامل، هم در زمین و هم
 در آسمانها خلیفه خداست، می توان اظهار
 داشت: انسان کامل همان شجره طیبه است که
 گر چه ریشه آن در زمین بوده: «اصْلُهَا ثَابِتٌ» و از
 خاک به عمل آمده است: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ
 مِنْ سَلَالَةٍ مِنْ طِينٍ﴾ (مؤمنون / ۱۲)، ولی
 محصول آن شجره طیبه در همه جا حتی
 آسمانها وجود دارد: ﴿وَفَرَعَهَا فِي السَّمَاءِ﴾
 (ابراهیم / ۲۴) که فرشتگان آسمانی نیز از وجود

او بهره مند گشته، حقایق و نادانسته ها را از
 وجود او استفسار می کنند: ﴿يَا آدَمُ انبِئْهُمْ
 بِأَسْمَائِهِمْ﴾ (بقره / ۳۳)

استاد جوادی در پاسخ به این سؤال مقدر که
 تنها حضرت آدم عليه السلام خلیفه خدا و مسجود
 فرشتگان بوده است و این، ارتباطی به مقام
 انسانیت و انسان کامل ندارد، می نویسد:

«خلافت خداوند منحصر به شخص آدم
 نبود و جریان سجده فرشتگان هم مخصوص او
 نیست.»^{۲۱}

آن گاه در تأیید این مطلب، آیه ﴿إِنَّمَا تَوَلَّوْا
 فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ﴾ (بقره / ۱۱۵) را یاد آور شده است
 که به حکم این آیه، هر سمت و سویی وجه الله
 است، ولی کعبه مظهری از همان وجه الله است.
 بنابراین مقام خلیفه الهی و سجود فرشتگان
 واقع شدن انسان، اختصاص به شخص آدم
 ندارد، بلکه در همه انسانهای کامل، بروز و
 ظهور دارد و حضرت آدم، مظهری از مقام انسان
 کامل است.^{۲۲} و راه برای همگان باز است که به
 مقام عظمای خلافت نایل شوند، چنان که
 عبدالرحمن جامی گفت: هر کس به کمال، نایل
 آید به مقال خلافت الهی می رسد؛ چرا که
 خلافت عظمی، از آن انسان کامل است، همان
 گونه که در جناب آدم ابوالبشر جلوه گر شد.^{۲۳}
 گر تو آدم زاده ای چو نذات نذیلین خود ببین^{۲۴}
 انسان کامل که تکامل یافته و به مقام خلیفه
 الهی نایل آمده است، آنچنان اقتدار می یابد که
 می تواند قدرت خود را هم در دنیا آشکار سازد و

به اذن خدا در جهان طبیعت تصرف کند که طی الارض، راه رفتن بر آب^{۲۵}، سخن گفتن با حیوانات، شفای بیماران لاعلاج و... گواه بر این مدعاست و هم در سرای دیگر، بهشت و خادمان بهشتی را به استخدام خویش درآورده^{۲۶} و در عالیترین جایگاه بهشت به سر برد که قرآن در بشارت به آنان فرمود: ﴿... فاولئك لهم الدرجات العلی﴾ (طه/ ۷۵)

این، از آن روست که انسان کامل، تنها آفریده‌ای است که چرخ عالم وجود از آغاز تا فرجام بر محوریت او می‌چرخد^{۲۷} و آفرینش را جز او مقصود نیست؛^{۲۸} چرا که انسان کامل، روح عالم است و عالم جسد او، همچنان که جسد، هم از روح زنده است و هم مورد تصرف روح، عالم نیز هم زنده به انسان کامل است و هم مورد تصرف او، چرا که او خلیفه خداست، و خلیفه با اذن مستخلف، در عالم تصرف می‌کند.^{۲۹}

کمال مطلوب و امکان دستیابی به آن

بیشتر در پاسخ سؤال نخست روشن شد که هدف و غایت قصوای بشر، نیل به کمال مطلوب است؛ اکنون در پاسخ این سؤال که آیا کمال، این متاع گرانبها، دست‌یافتنی است یا نه؟ باید گفت: هر چند کمال آدمی، متاعی گرانبها و کمیاب است، ولی دست‌یافتنی است؛ چرا که حضرت علی^{علیه السلام} آن ابرمرد کمال یافته، در این باره نفرمود: در دنیا کمال نیست، بلکه فرمود،

کمال در دنیا گم شده است: «الکمال فی الدنيا مفقود»^{۳۰} و ناگفته پیداست که گم شده با زحمتی مضاعف و تلاشی وافر، یافت شدنی است.

دلیل بر این حقیقت که کمال - این هدف غایی بشر - دست‌یافتنی است آیات قرآن است؛ مانند:

﴿و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون﴾ (ذاریات/ ۵۶) ﴿الذی خلق الموت و الحیوة لیلوکم ایکم احسن عملاً﴾ (ملک/ ۲) ﴿... و لذلك خلقهم و تمت کلمة ربک﴾ (هود/ ۱۱۹) از این که معمار هستی در آیات یاد شده به هدف خلقت انسان اشاره فرموده است، بخوبی

آشکار می‌گردد که غرض و هدف خلقت انسان، چه هدف ابزاری باشد؛ مانند: آزمون (ملک/ ۲) و عبادت (ذاریات/ ۵۶) و چه هدف عالی باشد؛ مانند: بهره‌مندی از رحمت خدا (هود/ ۱۱۹)، دست‌یافتنی است؛ زیرا اگر غرض از هدف خلقت آدمی، دست‌یافتنی نبود، خدا آن را ذکر نمی‌کرد، چرا که ذکر اهداف دست‌نیافتنی بر هر حکیمی قبیح است، تا چه رسد بر خدا که حکیم مطلق است و حکمت مطلقه او ایجاب می‌کند در برابر تعالی و بالندگی انسان، هیچ منع و ردعی نباشد: ﴿و ما کان عطاء ربک محظوراً﴾ (اسراء/ ۲۰) و شرایط لازم برای نیل به کمال مطلوب فراهم باشد، چنان که ملاحظه‌ای سبزواری در تأیید این مطلب می‌گوید:

اذ مقتضى الحكمة و لطلبها یقل ممکن للغایة^{۳۱}

پیامبر اسلام ﷺ در توضیح این مطلب، با صراحت می‌فرماید: اغراض و اهداف هر موجودی که به خاطر آن آفریده شده است، دست‌یافتنی است: «فكُلُّ ميسرٍ لما خُلِقَ له.»^{۳۲} درباره‌ی روایت یاد شده از امام کاظم عليه السلام سؤال شد، آن حضرت در جواب فرمود:

خداوند سبحان جن و انس را آفرید تا بندگی او کنند و نیافرید که او را نافرمانی کنند که خود فرمود: «و ما خلقتُ الجنَّ و الانس الا ليعبدون».

آن حضرت از روایت و آیه یاد شده نتیجه می‌گیرد و می‌فرماید: پس وقتی که خدا هر کس و هر چیزی را برای هدفی آفریده است از روی یقین، می‌تواند به آن غرض نایل آید. پس وای بر کسی که راهی را برگزیند که وی را از هدف دور سازد. «فيسر كلاً لما خلق له فويل لمن استحَبَّ العمى على الهدى.»^{۳۳} بدین سان روشن است که کمال، هر چند متاعی است گرانبها و کمیاب، ولی دست‌یافتنی است و تلاشی مضاعف می‌طلبد.

گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد بی‌باید هیچ راهی نیست کان را نیست پایان غم‌مخور^{۳۴}

راه دستیابی به کمال مطلوب

پیش از پرداختن به این موضوع، ناگزیر از ذکر یک مطلب است، و آن این که انسان بر خلاف دیگر موجودات و حیوانات که تنها از یک نوع تولد برخوردارند، بدین لحاظ که موجودی است نیمه آسمانی و نیمه خاکی،

دارای دو نوع تولد است که با دو جنبه جسمی و طبیعی، ملکوتی و ماورای طبیعی، به عرصه وجود آمده است.

جنبه طبیعی و خاکی‌اش از آن روست که کالبد جسمانی و طبیعی او از گِل آفریده شده است: «و بدء خلق الانسان من طين» (سجده/ ۷) و جنبه آسمانی و ماورای طبیعی او به واسطه تجلی روح الهی است که در او، شکل یافته است: «فاذا سوّيته و نفخت فيه من روحی» (حجر/ ۲۹)

انسان، این موجود دو بعدی، هر چند به اعتبار بعد نباتی و حیوانی خود، مانند دیگر موجودات بالفعل زاده شده است، اما به لحاظ بعد معنوی و ماورای طبیعی خود، بالقوه متولد گشته است؛ یعنی انسان بر خلاف بعد طبیعی، در بعد ماورای طبیعی، ناقص زاده شده است و باید پس از رشد جسمی و بلوغ فکری و اجتماعی، در تعالی و تکامل بخشیدن این بعد نیز بکوشد. از این رو می‌توان گفت: انسان تنها موجودی است که بالقوه متولد شده و قانون خلقت، قلم ترسیم شخصیت وی را به دست خود او سپرده است، تا با دوری از خصلتهای نباتی و حیوانی و با روی آوردن به خصلتهای معنوی، به کمال مطلوب که متاعی گم شده است نایل آید و از این رهگذر، نامزد مقام خلیفه‌اللهی گردد (بقره/ ۳۰) و در آسمانها مسجود فرشتگان واقع شود (حجر/ ۲۹ و ص/ ۷۲).

اکنون که روشن شد انسان یک موجود بالقوه بوده و در بدو تولد فاقد خوی و خصلت و کمال مطلوب است و تنها با روی آوردن به خصلتهای ویژه است که افزون بر ابعاد فطری، یک سلسله ابعاد ثانوی را نیز کسب کرده، قوه را به فعل تبدیل می‌کند و به تعالی و تکامل مطلوب نایل می‌گردد، به پاسخ این سؤال که «عامل دستیابی به کمال مطلوب چیست؟» می‌پردازیم.

آن عامل تعالی بخش که استعداد آدمی را شکوفا کرده، با جبران کاستیهای او، وی را از قوه به فعل می‌رساند و در جهت بالندگی و دستیابی به کمال مطلوب یاری می‌کند، عمل صالح است که او را به بالاترین درجه نسبی، صعود می‌دهد: ﴿العَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾ (فاطر / ۱۰)

قرآن در اشاره به نقش عمل صالح در تعالی انسان و نیل به کمال نسبی می‌گوید: نه تنها عمل صالح دنیا را عطرآگین کرده، زندگی را طیب و گوارا می‌سازد؛ ﴿مَنْ عَمِلْ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً﴾ (نحل / ۹۷)، بلکه می‌توان با کمک آن، حجابها را برچید و فاصله را کوتاه ساخت و سرانجام بر بارگاه قرب حضرت حق، گام نهاد و از این رهگذر به مقام شهود کامل بار یافت (نجم / ۹)، که خود فرمود: هر که خواهد به مقام قرب او راه یابد، باید از عمل صالح نردبانی تا بی‌نهایت بسازد و از آن بالا رود؛ ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا﴾ (کهف / ۱۱۰)

از این رو اگر دیده می‌شود که در فرهنگ توحیدی اسلام، فلاح و رستگاری که هدف و خاستگاه هر انسان آزاده‌ای است، وامدار ایمان^{۳۵}، امر به معروف و نهی از منکر (آل عمران / ۱۰۴)، اطاعت از دستورات خدا و پیامبرش (نور / ۵۲-۵۱)، ادای حقوق ممنوعان صاحب حق (روم / ۳۸)، نماز و زکات (لقمان / ۵) و صبر و خویشن‌داری (آل عمران / ۲۰۰) معرفی شده است و یا علم و دانش (زمر / ۹)، هجرت (بقره / ۲۱۵) و توبه (مریم / ۶۰) از اصول تکاملی انسان به شمار آمده است، بدان سبب است که تمامی امور یاد شده، از اعمال صالح به شمار می‌آیند که وسیله دستیابی به فلاح و رستگاری و تکامل می‌باشند.

اگر پارسایان، در پیشگاه کمال مطلق، گرامیترین بوده ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ﴾ (حجرات / ۱۳) و در بهشت از نعمتهای فراوان بهشتی برخوردارند: ﴿أَنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ. فِي مَقْعَدِ صَدَقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾ (قمر / ۵۵ - ۵۴) و یا جهاد، جهادگران را از برترینها قرار می‌دهد، ﴿فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ اجْرًا عَظِيمًا﴾ (نساء / ۹۵) این، بدان خاطر است که پارسایی و جهاد، هر دو از اعمال صالح به شمار می‌آیند که سبب نیل به کمال نسبی می‌شوند.

صدرالدین شیرازی در تأیید این مطلب که عمل صالح، سبب نیل به کمال مطلوب می‌شود، معتقد است؛ نفس آدمی از دو نیروی

علامه و فعاله برخوردار است. نیروی علامه که همان حکمت نظری است، انسان را در درک راستی و ناراستی، زشت و زیبا یاری می‌کند، همچنان که نیروی فعاله که همان حکمت عملی است، آدمی را در امر سنجش و انتخاب امور پسندیده و زیبا یاری می‌کند. هرگاه این دو نیرو به کمک یکدیگر آیند، آدمی را به اوج خود که همان کمال مطلوب است می‌رسانند، و پس از آن که آدمی به کمال نسبی دست یافت، تمامی اعمالی که وی را در جهت قرب به خدا یاری می‌کند دوست دارد؛ از این رو تعاون، انفاق و ایثار و علم و دانش را دوست می‌دارد، و به هم نوع خود مهر می‌ورزد و از عبادت لذتی شایان می‌برد و از مرگ، هراس ندارد؛ چرا که تمامی اینها را از عوامل دستیابی به کمال نسبی و ابزار قرب به خدا و انس با او می‌داند.^{۳۶}

فلوطين^{۳۷} فیلسوف معروف روم و مؤسس مکتب نوافلاطونیان، معتقد است: انسان برای رسیدن به کمال باید به خدا شبیه شود و برای این که شبیه خدا شود باید صفات الهی را به صورت فضیلت در روح خود جایگزین سازد.^{۳۸}

بدین سان روشن می‌شود که تنها عمل صالح است که دستیابی انسان، این مسافر در راه مانده را^{۳۹} به منزل مقصود که همان کمال مطلوب است امکان‌پذیر می‌سازد؛ خواه عمل، اخلاقی باشد، که «اخلاق» نام می‌گیرد، یا جوارحی باشد که رفتار نامیده می‌شود، و یا

قلبی و اعتقادی باشد که از آن به ایمان تعبیر می‌شود.

در بیان این نکته که ایمان نیز نوعی عمل است، روایات زیادی وارد شده است؛ مانند: «اینها العالم أخیرنی ای الاعمال افضل عندالله؟ قال: ما لا یقبل الله شیئاً إلا به. قلت: و ما هو؟ قال: الایمان بالله الذی لاله الا هو اعلی الاعمال درجهً و اشرفها منزلهً....»^{۴۰}

از امام صادق (علیه السلام) پرسیده شد که ای عالم! از بهترین عمل نزد خدا خبر بده.

آن حضرت فرمود: بهترین اعمال همان است که خداوند هیچ چیزی را جز با آن، قبول نمی‌کند.

سؤال شد که آن چیست؟

فرمود: آن، ایمان به خداست که هیچ خدایی جز آن نیست....

سخن پایانی

اکنون که نقش معجزآسای عمل صالح، در تعالی و بالندگی انسان و دستیابی به کمال مطلوب آشکار گردید، پس باید که با کیمیای عمل، مس وجود خویش را به زر ناب کمال مبدل ساخت^{۴۱} و با کمک آن، در شمار کمال یافتگان درآمد؛ زیرا این «انسان کامل» است که کاملترین کلمات الهی بوده^{۴۲} اسماء حسنی و امثال علیای الهی در او جلوه‌گر است^{۴۳} و چونان آینه‌ای که نور آفتاب در آن انعکاس می‌یابد، جمال و جلال خداوندی در وجود حق‌نمای او بازمی‌تابد، چنان که عبدالکریم

گیلانی در این باره نگاشته است:

«الانسان الكامل مرآة الحق، فان الحق تعالی اوجب علی نفسه ان لاتری اسمائه و صفاته الا فی الانسان الكامل.»^{۴۴}

انسان کامل، آینه‌ای است حق‌نما؛ از این رو حق تعالی بر خویش واجب نموده است که اسماء و صفات خویش را جز در انسان کامل نبیند (منعکس نسازد).

همچنین نباید تحت هیچ شرایطی از عمل که فلاح و رستگاری آدمی را به دنبال دارد غفلت نمود؛ چرا که عمل، هم آب‌گوارای حیات طیب را در کام آدمی می‌ریزد؛ ﴿من عمل صالحاً... فلنحییته حیوة طیبه﴾ (نحل / ۹۷) و هم

زندگانی را در عالیت‌ترین مراتب آن، به ارمغان می‌آورد؛ ﴿و من یأته مؤمناً قد عمل الصالحات فاولئك لهم الدرجات العلی﴾ (طه / ۷۵) که آن ابرمرد کمال یافته فرمود: بهشت را بدون عمل طلب کردن، نوعی بی‌خردی است: «طلب الجنة بلا عمل حمق»^{۴۵}؛ چرا که بهشت را جز با عمل نمی‌دهند: «ثمن الجنة العمل الصالح»^{۴۶}

پس هان ای پیرو قرآن که فراپیش‌زندگی معنوی شما روشن به نور قرآن است، با الهام از آیات قرآن، از عمل صالح و انجام دستورات خدا نردبانی تا بی‌نهایت فراهم ساز، و از آن، تا آن جا که اندر وهم ناید^{۴۷} عروج کن و بدین وسیله خود را به بارگاه قرب حضرت حق که کمال مطلق است برسان؛ چرا که تقرب یافته‌ای او، هم در این جهان خداگونه می‌شود، که خود در

حدیث قدسی فرمود:

«هر کس با نوافل (عمل صالح) خود را به من نزدیک نماید او را دوست خواهم داشت و هر کس را دوست بدارم، خود گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود و قوه بینایی او می‌گردد که با آن می‌بیند و زبان او می‌شوم که با آن سخن می‌گوید و دست او خواهم شد که آن را به کار می‌گیرد.»^{۴۸}

و هم در سرای دیگر به ملاقات او نایل خواهد گشت که خود در ارائه طریق فرمود:

﴿فمن كان یرجو لقاء ربّه فلیعمل عملاً صالحاً﴾ (کهف / ۱۱۰)

خرد، جانور به ز مردم ندید

که مردم تواند به یزدان رسید

پی‌نوشتها

۱. محمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۱۳، ص ۱۱۰؛ همچنین بنگرید به: محمدرضا ربانی، حمد ربانی، ص ۲۰.
۲. ابی‌نصر عیاشی، تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۹۴؛ جلال‌الدین سیوطی، الدر المنتور، ج ۴، ص ۱۸۴؛ مناقب شهر آشوب، ج ۱، ص ۹۰.
۳. ملاصدرا، اسفار، ج ۹، ص ۲۵۷؛ عبدالله جوادی آملی، شرح حکمت متعالیه، ج ۳، ص ۱۸.
۴. ابن عربی، فصوص الحکم، ص ۱۰۷.
۵. تاج‌الدین خوارزمی، شرح فصوص الحکم، ص ۵۶۲.
۶. ملاهادی سبزواری، شرح غرر الفوائد (شرح منظومه حکمت)، ص ۲۴.
۷. بنگرید به: اسفار، ج ۹، ص ۲۵۷؛ عبدالله نصری، مبانی جهان‌شناسی در قرآن، ص ۵۱.
۸. در این که آیا «لذلك» به «اختلاف» در آیه پیشین بر می‌گردد یا به «رحمت» دو احتمال است که علامه طباطبایی احتمال دوم را برگزیده است. بنگرید به:

- المیزان، ج ۱۱، ص ۶۳.
۹. بنگرید به: مرتضی مطهری، انسان کامل، ص ۱۱۴ - ۹۸.
10. «Nirvana»
۱۱. سیمای انسان کامل، ص ۴۰.
۱۲. بنگرید به: مکالمات کنفوسیوس، ص ۵۴.
۱۳. انسان کامل، ص ۱۴۹.
۱۴. حسین رزمجو، انسان آرمانی و کامل، ص ۲۲۹ - ۲۲۵.
۱۵. امام خمینی، تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس، ص ۳۹ - ۳۸.
۱۶. امام خمینی، شرح دعای سحر، ص ۵۴.
۱۷. تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس، ص ۱۶۰.
۱۸. امام خمینی، مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه، ص ۱۲۲ - ۵۳.
۱۹. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۴۰۶.
۲۰. بنگرید به: عبدالله جوادی، تفسیر موضوعی، ج ۶، ص ۱۸۳.
۲۱. همان، ص ۲۷۶.
۲۲. همان، ص ۲۷۷.
۲۳. عبدالرحمن جامی، نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، ص ۱۰۴.
۲۴. مثنوی، ج ۲، دفتر ۴، ص ۳۲۶.
۲۵. بنگرید به: عبدالله جوادی، تفسیر موضوعی قرآن، ج ۶، ص ۳۴۹.
۲۶. ﴿... يطوف عليهم ولدان مخلدون...﴾ (واقعه/ ۱۷)
۲۷. «الانسان الكامل هو قطب الذي تدور عليه افلاك الوجود من اوله و آخره...» حسین رزمجو، انسان آرمانی و کامل، ص ۳۲۲، به نقل از: الانسان الكامل جیلان، ج ۱، ص ۴۸.
۲۸. بنگرید به: عطار نیشابوری، منطق الطیر، ص ۱۵.
۲۹. بنگرید به: خوارزمی، شرح فصوص الحکم، ص ۱۱۰ - ۱۰۲.
۳۰. غرر الحکم.
۳۱. ملاهادی سبزواری، شرح منظومه حکمت، ص ۴۱۹.
۳۲. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۱۹.
۳۳. محمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۱۸، ص ۳۹۰؛ نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۳۲.
۳۴. دیوان حافظ، تبریز، انتشارات زر قلم، ص ۱۹۱.
۳۵. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۰۲.
۳۶. بنگرید به: صدرالدین شیرازی، الشواهد الربوبیه، ص ۱۹۹؛ عبدالله نصرتی، سیمای انسان کامل، ص ۳۱۲.
37. Flotin.
۳۸. عبدالله نصری، سیمای انسان کامل، ص ۱۹۲.
۳۹. ﴿يا ايها الانسان ائتك كادح الی ربك كدحاً فملاقیه﴾ (انشقاق/ ۶).
۴۰. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۳؛ بنگرید: همان از ص ۱۸ تا ص ۷۳.
۴۱. در مکتب حقایق، پیش ادیب عشق هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی دست از مس وجود، چو مردان ره بشوی تا کیمیای عشق یابی و زر شوی گر نور عشق حق به دل و جانت او فتند بباله کز آفتاب فلک، خوبتر شوی دیوان حافظ، ص ۲۹۲ (انتشارات زر قلم)
۴۲. امام خمینی، شرح دعای سحر، ص ۵۴.
۴۳. امام خمینی، تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس، ص ۳۹ - ۳۸.
۴۴. جیلانی، الانسان الكامل، ص ۵۰.
۴۵. غرر آمدی، ج ۴، ص ۲۵۰.
۴۶. همان، ج ۳، ص ۳۵۹.
۴۷. مثنوی معنوی، ج ۲، دفتر ۳، ص ۲۲۲.
۴۸. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۵۲؛ همچنین بنگرید به: بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۶.